

سال ۱۳۸۶ (۲۱)

سال ۱۳۸۴ (۱۸)

سال ۱۳۸۳ (۲۱)

سال ۱۳۸۲ (۲۸)

سال ۱۳۸۱ (۲۲)

چکیده

متن

«نیکاراگوا» کشوری است در قسمت میانی «آمریکای مرکزی» که از شمال به کشور «هندوراس» و از جنوب به کشور «کاستاریکا» و از شرق به دریای «کارائیب» و از غرب به خلیج «فونسکا» (متصل به اقیانوس آرام)، محدود میشود. این کشور با مساحتی به وسعت 900/147 کیلومتر مربع، بزرگترین کشور آمریکای مرکزی و دارای جمعیت قریب به 5 میلیون نفر میباشد که 75 درصد آنها «کاتولیک» و 25 درصد آنها دیگر مذهب «پروتستان» دارند؛ (2) هر چند، برخی دیگر از منابع، تعداد پیروان مذهب کاتولیک را 95 درصد نوشته‌اند. (3)

اکثر جمعیت این کشور را «اسپانیایی‌های مهاجر» و «سرخپوستان بومی» - که اصطلاحاً «مستیزو» (4) خوانده میشوند - تشکیل میدهند. زبان رسمی آن «اسپانیایی» است، اما مردم آن به زبان انگلیسی هم صحبت میکنند. واحد پول آن «کوردوبا» (5) و پایتخت آن «ماناگوا» (6) با جمعیتی معادل 750 هزار نفر میباشد.

نیکاراگوا، منابع آبی، زمینی و کانی فراوانی برای تولید انرژی، الوار و محصولات زراعی دارد. این کشور، دریاچه‌ها و راه‌های آبی زیادی دارد و به راحتی میتواند با حفر کانال (شرقی - غربی)، دو اقیانوس بزرگ «اطلس» و «آرام» را از درون خاکش به هم متصل کند. مردم نیکاراگوا از همگونی مناسبی برخوردارند و فرهنگی کمابیش یکدست دارند و با سرافرازی در حفظ فرهنگ پدران «نیکایی» (7) خود و از آن جمله زبان موسیقی و میراث ادبی، اهتمام مورزند. (8)

در حال حاضر، نظام سیاسی نیکاراگوا «جمهوری» است و پس از قریب ده سال حکومت مارکسیستی، از سال 1990 به بعد، نظام دموکراتیک در این کشور برقرار شده است. در انتخابات سال 1990 با پیروزی خانم «چامورو» کاندیدای حزب ملی نیکاراگوا، «دانیل اورتگا» (9) رهبر حزب مارکسیست این کشور، داوطلبانه کنارهگیری کرد و خانم «چامورو» - رییس جمهور جدید نیکاراگوا - با تشکیل یک حکومت ائتلافی از نمایندگان احزاب مختلف، بدون برخورد با مشکل مهمی بر این کشور حکومت میکند. شورشیان نیکاراگوا معروف به «کنترا» (10) نیز که در دوران حکومت پیشین نیکاراگوا با دریافت کمک‌های مالی و نظامی از آمریکا با دولت مجنگیدند، پس از انتخاب خانم «چامورو» به ریاست جمهوری، دست از مقاومت برداشته، به ارتش منظم نیکاراگوا پیوسته‌اند. (11)

سطح اقتصاد توده مردم کشورهای آمریکای لاتین، متوسط است. در اقتصاد سرمایه‌داری آنها که بر مبنای منافع خارجی شکل گرفته است، بیشتر مردم فقط به عنوان منبع کار مورد استفاده قرار میگیرند و استثمار میشوند. بیسوادی توده،  استثمار را تسهیل میکند، از اینرو مصلحان آنها برای ریشه‌کن کردن بیسوادی، دسته برنامه‌های انقلابی «تعلیم و تربیت»

زدهاند. برنامه‌های مبارزه با بیسوادی کوبا در 1961 و نیکاراگوآ در 1980 در این جهت میباشد. (12)

محصولات عمده نیکاراگوآ، پنبه، قهوه، شکر، برنج، ذرت و موز است که بعضی از اقلام آن مانند پنبه، قهوه و موز به خارج صادر میشود. نیکاراگوآ دارای منابع معدنی، به خصوص طلا، نقره و مس نیز میباشد که هنوز به طور کامل مورد بهره‌برداری قرار نگرفته است. (13)

نیکاراگوآ در سال 1502، از طریق دریای «کارائیب» توسط «کلمبوس» (14) که در حال چهارمین و آخرین سفرش به قاره آمریکا بود، کشف شد. در 1522 نخستین گروه اسپانیایی به فرماندهی «گیل گنزالس داویلا» به نیکاراگوآ وارد شد و جامعه کشاورزی نوینی را بنا نهاد. در سال 1524 دو شهر مهم نیکاراگوآ به نامهای «گوانادا» و «لئون» توسط گروهی دیگر از مهاجرین اسپانیایی به رهبری «فرانسیسکو هرناندز دکوردوبا» تاسیس شد.

اسپانیاییها به زودی بر جمعیتومی یک میلیونی این سرزمین غلبه کردند و آنها را به بردگانی تبدیل کردند که یا در سنین میانسالی به علت شدت کارهای بردگی از پا درآمده و یا به علت بیماریهای اروپایی که در برابر آنها مصونیت نداشتند، گروه گروه هلاک میشدند، تا جایی که خیلی زود جمعیتومی آن به چند ده هزار نفر تقلیل یافت. طلا و سایر معادن این کشور به اسپانیا منتقل میشد. با کاهش طلا و برده، این سرزمین به مستعمره خفته اسپانیا بدل شد. بالاخره در اواخر قرن 17 توجه سایر دول استعماری، به خصوص انگلیس، به این کشور جلب شد. (15)

نیکاراگوآ و روند استقلال

در اوایل قرن 19 نیکاراگوآ استقلال خود را طی سه مرحله به دست آورد:

مرحله اول: سالهای قبل از 1821 که به عنوان قسمتی از امپراطوری مکزیک و به رهبری «آگوستین دو ایتورباید» اداره میشد.

مرحله دوم: از 1822 به بعد که عضو فدراسیون کشورهای آمریکای مرکزی شد.

مرحله سوم: از سال 1838 به بعد که به صورت کشور مستقل و با حاکمیت ملی، شناخته شد. (16)

دو دهه پس از استقلال، اختلافات داخلی بین دو گروه «لیبرال» و «محافظهکار» نتایج زیانباری را بر پیکر نیکاراگوآ تحمیل کرد. در 1855 با اوجگیری این اختلافات، لیبرالها از یک تبعه آمریکایی به نام «ویلیام واکر» دعوت به مداخله کردند. «واکر» پس از پیروزی (1856)، بر خلاف میل لیبرالها، خود را رئیس جمهور نیکاراگوآ نامید و آمریکا هم از این اقدام حمایت کرد. «واکر» دسته اقدامات توسعهطلبانه و غیر انسانی زد. این کار سبب شد تا از سویی مردم نیکاراگوآ به «محافظهکاران» روی بیاورند و از سوی دیگر، واکر حمایت آمریکا را از دستبدهد. وی در 1860 در نزدیکی «تگوسیگالپا» پایتخت «هندوراس» تیرباران شد. (17)

پس از «واکر»، «محافظهکاران» قدرت را به دست گرفتند و تا 1893 حکومتی نسبتاً صلحآمیز برقرار کردند. در 1893 با انتخاب دیکتاتور «خوزه سانتوس زیلایا» به ریاست جمهوری، برتری «محافظهکاران» به پایان رسید. «زیلایا» تا 1909 بر نیکاراگوآ حکومت راند. وی در سالهای پایانی حکومتش، پای ژاپنها را برای احداث یک کانال به نیکاراگوآ کشاند. این امر، همراه با روحیه ملیگرایی «زیلایا» بر آمریکا گران آمد، لذا آمریکا «محافظهکاران» را تشویق به شورش کرد و به بهانه حمایت از شورشیان، نیروهای نظامی خود را به بندر «بلوفیلدز» واقع در ساحل شرقی گسیل داشت. «زیلایا» مجبور به استعفا شد و یک سال بعد، «محافظهکاران» به قدرت رسیدند و در پناه حمایتهای آمریکا، تا 1932 بر نیکاراگوآ حکومت راندند.

در اواسط دهه دوم قرن بیستم، تصمیمگیران آمریکا، تصور کردند که قدرت «محافظهکاران» برای حکومتبر کشور و حفظ منافع آمریکا کافی است. لذا نیروهای خود را در 1925 از نیکاراگوآ خارج کردند. بلافاصله پس از خروج نیروهای آمریکایی، آتش اختلاف بین «محافظهکاران» و «لیبرالها» شعله‌ور شد و آمریکا برای حفظ منافع خود، مجدداً در 1926 نیروهای خود را به نیکاراگوآ اعزام کرد. (18)

دومین حضور نیروهای آمریکایی، به دو نتیجه خاص منجر شد: نخست، تشکیل «ارتش چریکی» مخالف آمریکا به رهبری ژنرال و دوم، ایجاد «گارد ملی» (20) نیکاراگوآ زیر نظر آمریکاییها. پس از کشته شدن «ساندنیو» و شکست ارتش چریکی، آمریکاییها با خیال راحت «گارد ملی» را به رهبری «آناستازیو سوموزا گارسیا» ملقب به «تاچو» ایجاد و تقویت

کردند. «سوموزا» پس از یک کودتا در 1937 به ریاست جمهوری نیکاراگوآ رسید و تا 1979 (پیروزی ساندینیستها) همراه دو پسرش بر این مملکت حکومت راند. «سوموزا» صلح را به نیکاراگوآ بازگرداند، اما به قیمت گرانی. وی خود گفته بود که: «من صلح را به این مملکت باز خواهم گرداند، حتی اگر برای این کار لازم باشد نیمی از جمعیت آن را به گلوله ببندم». وی در 1956 توسط جوان وطنپرستی به نام «ریگوبرتو لویزپرز» به قتل رسید.

پس از «سوموزا» پسرش «لویز سوموزا دیبایله» تا 1963 و پس از «لویز» برادر دیگرش «آناستازو سوموزا دیبایله» تا 1979 رئیس جمهور نیکاراگوآ شدند. خانواده «سوموزا» هر سه دیکتاتور بودند و روش حکومتی آنها بر دو رکن استوار بود: اول، جلب همکاری مخالفان (کلیسا، زمینداران بزرگ و سرآمدان صنعت و تجارت) دوم، توسعه روابط دوستانه با آمریکا. (21)

از 1970 به بعد، نظم حکومتی خانواده «سوموزا» رو به سوی فروپاشی نهاد. دو رویداد مهم به این فروپاشی سرعت بخشید: یکی «زلزله کریسمس سال 1972» که قسمت اعظم پایتخت را ویران کرد، که در پناه این واقعه «سوموزا» و همکارانش ولع مالاندوزی خویش را اشباع کردند. دیگری واقعه گروگانگیری 27 دسامبر 1974 «جبهه ساندینیست برای رهایی ملی» (22) بود.

گروگانگیرها گروه کوچک 25 نفری بودند که به منزل یکی از بازرگانان معروف نیکاراگوآ که در آن به افتخار «شلتون» سفیر آمریکا، مجلس جشنی برگزار بود، حمله برده بودند و جمع زیادی از میهمانها و 12 نفر از خانواده «سوموزا» را گروگان گرفتند. گروگانها پس از مدتی، میهمانان را آزاد کردند، ولی در قبال آزادی سایرین به پیروزیهای مهمی دست یافتند. آنها موفق شدند 60 نفر از مبارزان زندانی را آزاد کنند و یک میلیون دلار، وجه نقد اخذ نمایند و یک پیام 12 هزار کلمه‌ای را از رادیوی کشور پخش کنند. این جنبش که بعدها سرآغاز جنبشهای مهم دیگری شد، به جنبش «کالوس فونسکا آمادور» (23) - رهبر عملیات گروگانگیری - معروف شد. (24)

این رویداد، دیکتاتور «سوموزا» را تحقیر کرد. وی برای کنترل مجدد اوضاع، ضمن اعلام حکومت نظامی و سانسور کامل مطبوعات، افراد گارد ملی را به تعقیب چریکها اعزام کرد. به فاصله چند ماه، دامنه درگیری و مخالفت با دیکتاتور سراسر نیکاراگوآ را فراگرفت و جنگهایی موسوم به «جنگ آزادی» برپا شد. آمریکا برای حفظ نظام موجود، دسته کار شد و طرح آشتی دولتها چریکها و مخالفین را داد که اغلب مردم نیکاراگوآ آن را رد کردند. از آن پس رخدادهای گوناگون، آتش چنگ را شعله‌ورتر میکرد:

1. ترور سردبیر «روزنامه لاپرنزا» (روزنامه مخالفین دیکتاتور).
 2. «بیانیه معروف» گروه 12 نفره، متشکل از تجار، مذهبیین و رهبران حرفهای، مبنی بر لزوم کناره‌گیری «سوموزا» و یافتن راه حل سیاسی با شرکت «جبهه ساندینیست».
 3. «قیام سرخپوستان» محله «مونیمبو».
 4. انتشار نامه «جیمی کارتر» به «سوموزا» و تبریک وی به مناسبت بهبود حقوق بشر در نیکاراگوآ در اوت 1978.
 5. «عملیات پیگ پن» (25) اوت 1978 توسط «جبهه ساندینیست» که در آن گروه کوچکی با حمله به قصر ملی قانونگذاری، بیش از 1500 نفر را گروگان گرفتند و با موفقیت به خواسته‌های خود رسیدند.
 6. «قیام سپتامبر» (26) که سراسر شهرهای نیکاراگوآ را به آشوب کشاند و 5000 کشته و 7000 زخمی بر جای نهاد. در این عملیات سرکوبگرانه، «سوموزا» از 6200 نفر از «گارد ملی» استفاده کرد که توسط مزدوران آمریکای شمالی، ضد انقلابیون اهل «کوبا» و «ویتنام» و چند صد نفر از مزدوران کشورهای آمریکای مرکزی، تایید و تقویت میشدند. (27)
- کمکم ارتش چریکی از چند صد نفر به چندین هزار نفر افزایش یافت. در اوایل ژوئن 1978 عملیات «تهاجم نهایی» اعلام شد. «سازمان کشورهای آمریکایی» نیز علیرغم درخواست آمریکا، از اعزام نیروهای «حافظ صلح» خویش به نیکاراگوآ خودداری کرد. در نهایت «سوموزا» پس از اینکه ثروت خود را نقد کرد، در 17 ژوئیه 1978 کشور را ترک کرد (28) و دو روز بعد، نیروهای «ساندینیست» وارد پایتخت شدند و بقایای گارد ملی را دستگیر کردند.
- این «جنگ آزادی» با بهای 50 هزار کشته یعنی تقریباً 2 درصد جمعیت آن روز نیکاراگوآ به پیروزی رسید. اگر این واقعه را همین نسبت در آمریکا اتفاق مافتاد، حدود 5/4 میلیون کشته بر جای مگذاشت؛ یعنی تلفاتی معادل 75 برابر تلفات

این پیروزی برای آمریکا که سالها به استثمار نیکاراگوآ پرداخته بود، سخت گران آمد . از اینرو آمریکا از همان اوان پیروزی، با صرف میلیونها دلار، کمر به سرکوب و انحراف انقلاب نیکاراگوآ بست . (30)

قبل از پیروزی ساندینیستها، دو دیدگاه از جانب آمریکا برای جابجایی دلخواه و عدم پیروزی ساندینیستها مورد توجه قرار گرفت: یکی دیدگاه شورای امنیت ملی که معتقد به مداخله یکجانبه نظامی یا تجدید ساختار گارد ملی سوموزا و ایجاد ائتلاف بین نظامیان ساندینیستها گارد ملی بود و دیگری، دیدگاه وزارت خارجه آمریکا بود که به دنبال نفوذ در گروه احتمالی آتی و به ویژه گسترش حضور خود به منظور کاهش سلطه ساندینیستها بود . پس از پیروزی ساندینیستها نیز ایالات متحده آمریکا برای انجام برنامه براندازی، سه نوع تشکیلات عمده را بسیج کرد: 1 . ائتلاف سیاسی برای مخالفت با ساندینیستها؛ 2 . ائتلاف نیروهای کارگری؛ 3 . سازمان مدنی . در این سه بخش، زیرگروههای خاص جوانان، دانشجویان، زنان و سازمانهای مذهبی نیز وجود داشت . (31)

وضعیت مردم در قبل و بعد از انقلاب

مردم نیکاراگوآ تا قبل از انقلاب یکسره در فقر زندگی میکردند . این در حالی است که تولید ناخالص ملی در سال 1978 در مورد هر نفر از 800 دلار آمریکایی تجاوز کرد، اما به علت توزیع نابرابر و ناموزون ثروت، تنها اقلیت کمی از این ثروت هنگفتبهرمند میشدند . بر طبق اطلاعات 1979، در حالی که «کشاورزی» مهمترین بخش اقتصادی نیکاراگوآ را تشکیل میداد و 48 درصد نیروی کار را به خود اختصاص داده بود و 75 درصد صادرات کشور را تامین میکرد، درآمد سالانه ساکنان مناطق روستایی، به زحمتبه 100 دلار در سال میرسید . در آن زمان دهقانان با 2/43 درصد جمعیت، تنها 2/2 درصد زمینهای کشاورزی را در اختیار داشتند و اقلیت 9/1 درصدی زمینداران بزرگ، بر 6/47 درصد از زمینهای قابل کشت کشور، چنگ انداخته بود . (32)

مدتی پس از پیروزی انقلاب، «ساندینیستها» «قانون اساسی» نیکاراگوآ را با رعایت جوانب مختلف حقوق مردم نوشته و اعلام کردند . (33) هرچند دولتساندینیستها در محاصره اقتصادی قرار گرفت، لیکن همکاری مردم با سازمانهای مردمی - که دستاورد انقلاب بود - بسیاری از مشکلات را هموار نکرد . دولت پیروز، با همت مردم توانست در مدت کم، طرحهای مهم و نسبتا بزرگی را انجام دهد . برخی از آن طرحها عبارتند از: مبارزه با بیسوادی، ایجاد میلیشیای مردمی، طرح فعالسازی و احیای اقتصادی موسوم به «برنامه 80» ، ایجاد راههای ارتباطی، طرح بهداشت عمومی و . . . (34)

در اکتبر 1980 «کمسیون حقوق بشر آمریکای شمالی و جنوبی» سفری یک هفتهای به نیکاراگوآ کرد و با نمایندگان حکومت، نیروهای مسلح، مقامات قضایی، کلیسا، زندانیان عضو گارد ملی سابق و . . . دیدار و گفتگو نمود . نتایجسفر این کمیسیون این بود که به هنگام ترک نیکاراگوآ با کمال خوشحالی گفتند: توصیه میکنیم کمکهای بینالمللی بشردوستانه به نیکاراگوآ ارسال شود . (35)

تفاوتهای بنیادین انقلاب نیکاراگوآ و انقلاب جمهوری اسلامی ایران

- 1 . نظامی بودن شیوه مبارزه: انقلابیون نیکاراگوآ تنها راه مبارزه را در مبارزه نظامی میدیدند و در نهایت هم از همین شیوه به پیروزی رسیدند، اما شیوه مبارزه در انقلاب ایران، تظاهرات غیرمسلحانه با روحیهای ایثارگرایانه و شهادتطلبانه و راهاندازی اعتصابهای عمومی در دستگاههای عمومی و حتی در پادگانهای نظامی بود . (36)
- 2 . فقدان رهبری واحد: انقلاب نیکاراگوآ بر خلاف انقلاب ایران که رهبری امام خمینی (ره) در آن نقش منحصر به فرد و تبدیلی را ایفا میکرد، فاقد رهبری واحد و منسجمی بود . و تنها چیزی که انقلابیون را به طور متحد در کنار یکدیگر قرار میداد، اهداف مشترک آنان بود . اما در انقلاب ایران، فتاوای تاریخی، سخنرانها و اعلامیههای امام (ره)، در پیشبرد انقلاب، حضور مردم، جهتهدهی به حرکت مردم، تعیین شیوه و متد مبارزه، و . . . نقشی فوقالعاده داشت . شاید یکی از علتیهایی که انقلاب نیکاراگوآ دیر به ثمر رسید و یک دوره طولانی مبارزه (1926-1979) را تحمل کرد، فقدان رهبری واحد بود . اگر چه انقلابیون نیکاراگوآیی نیز رهبر و مقتدای خود را «ساندینیو» معرفی میکردند، ولی «ساندینیو» در سالهای نخست مبارزه به قتل رسیده بود و پس از وی، این حرکت و جنبش آزادیخواهی در نیکاراگوآ بدون رهبر قوی و تبدیلیوار کارش ادامه داد .

3. محور نبودن ارزشهای معنوی: آنچه باعثشورش مردم‌نیکاراگوآ علیه دستگاه حاکمه شد، دیکتاتوری، فساد مالی، تبعیض و زورگویی حاکمیت بود. ولی آنچه در انقلاب ایران محوریت داشت، مسایل معنوی و ارزشی بود. هر چند در ایران نیز مردم از دیکتاتوری حاکمیت و فسادهای مالی و تبعیض رنجیده و خسته شده بودند، لیکن، عامل اساسی و اصلی قیام مردم این بود که به احکام دین عمل نمشد. برخی مؤلفههایی که در جهش دادن به شور انقلابیون ایرانی مؤثر بود، عبارت است از: کشف حجاب، هم عرض قرار دادن قرآن و سایر کتب آسمانی تحریف شده، تبعید امام (ره)، شهادت برخی مردان دینی و الهی، مانند آیت الله سعیدی (ره) و آیت الله سید مصطفی خمینی (ره)، واقعه دلخراش شهادت طلاب علوم دینی در مدرسه فیضیه و... به همین علت که پیام اصلی انقلاب ایران، احیای دین بوده و مخاطب خود را فطرت انسانها قرار داده بود، به راحتی با انسانهای مظلوم و دربند، در سراسر دنیا علی الخصوص ملل مظلوم آفریقایی ارتباط برقرار کرد و در آنها نیز موج بیداری به راه انداخت. ولی در انقلاب نیکاراگوآ، هیچ جا سخن از ارزشهای معنوی و احیای حیات باطنی انسان و حرکت بر اساس فطرت انسانی در میان نبود.

4. محدود بودن قلمرو مبارزه: مبارزه در نیکاراگوآ در سطح مسایل داخلی بود. به عبارت دیگر اهداف انقلابیون در نیکاراگوآ بیشتر به سقوط دستگاه حاکمه و جایگزینی شخص یا اشخاص دیگری بر مسند قدرت خلاصه میشد؛ هر چند، برنامههای حکومتی انقلابیون، انسانتر و موافق با حقوق بشر موجود بوده است. اما گستره مبارزه در ایران، نه محدود به جغرافیای ایران، بلکه در سطح بینالمللی است، و هدف از آن، نه حذف خانواده سلطنتی پهلوی و جایگزینی آن با انقلابیون، که مبارزه با استکبار و استعمار جهانی است، از این روست که رهبری انقلاب در ایران از روز نخست، نوک پیکان حملات خود را متوجه آمریکا و اسرائیل و سایر قدرتهای استکباری - اعم از شرق و غرب - کرد، و تنها به همین علت است که موج پیروزی انقلاب ایران، ساحل امن بسیاری از قدرتهای بزرگ را ناامن کرد.

بازتابها و پس‌لرزههای انقلاب تا واشنگتن و کاخ ریاست جمهوری آمریکا پیش رفت؛ به طوری که سرنوشت انتخاب ریاست جمهوری آمریکا را با خود گره زد. جیمی کارتر - رئیس جمهور وقت آمریکا - انتخاب مجدد خود را وابسته به تحولات ایران مدید و نهایتاً به علت ناکامی در کنترل تحولات بعد از انقلاب ایران، شکست سختی را متحمل گردید. این پس‌لرزهها در دوران رؤسای جمهوری بعد از او، از جمله در دوره رونالد ریگان نیز ادامه داشت و شکست و حقارت‌های پی در پی برای آنها به بار آورد. (37)

به یقین، یکی از مهمترین عواملی که - علیرغم تبلیغات وسیع آمریکا و غرب - تفکر منحط و ارتجاعی طالبان در افغانستان، به نام اسلام تمام نشد و آلودگی آن هرگز به دامن اسلام نچسبید، بلکه به گروه خاص طالبان منحصر گشت، موج بلند انقلاب اسلامی ایران بود که مدتها قبل، پیام خود را به نام اسلام راستین به همه دنیا رسانیده بود؛ و گرنه، اگر تفکر و جریان طالبان قبل از پیروزی انقلاب ایران پا به عرصه بینالمللی میگذاشت، به تنهایی قادر بود تا پیروزی انقلاب ایران را یا در نطفه خفه کند و یا سالها به تاخیر بیندازد. اما انقلاب نیکاراگوآ که یک انقلاب کمونیستی است، هرگز نتوانست از شکست مفتضحانه کمونیسم در عرصه بینالملل جلوگیری کند.

5. عدم تاثیرگذاری بر روی نهضت‌های آزادیبخش: انقلاب نیکاراگوآ هم در نطفه تکوین و هم در استمرار خود، مدیون موج آزادیخواهی انقلابیون خارج از مرز - مثل آزادیخواهان کوبایی - بود و پس از پیروزی نیز هرگز نتوانست بر جنبشهای آزادیخواهی مشابه خود در خارج از مرز تاثیرگذار باشد و حتی دیری نپایید که رهبران آن به علت فسادهای مالی، وابستگی خارجی و... به انحراف کشیده شدند و از محبوبیت آنها تا حد زیادی کاسته شد. اما انقلاب اسلامی ایران، نه تنها تکوین خود را مدیون دخالت و تاثیرپذیری از هیچ سازمان، گروه و جنبش خارج از مرز خود نبوده است، بلکه کمی پس از پیروزی، به راحتی توانست پیام، فکر و اندیشه خود را در منشور بسیاری از جنبشهای آزادیبخش وارد سازد و سرلوحه و آرمان بلند همه آزادیخواهان شود. از سوی دیگر بر خلاف رهبران انقلاب نیکاراگوآ، دو رهبری که تا کنون کشتی این انقلاب را به طرف ساحل آرمانهایش هدایت کرده‌اند، نه تنها هرگز محبوبیت خود را از دست ندادند، بلکه هر روز بر اقتدار و نفوذ و محبوبیت آنها افزوده میشود. چه اینکه، در بدو انقلاب، اگر رهبر ایران تنها در بین ایرانیان نفوذ و اقتدار داشت، اینک در بین همه آزادمردان دنیا اعم از مسلمان و غیر مسلمان و شیعه و غیر شیعه ذنفوذ است.

6. عدم تاثیرگذاری بر روی واژهها و اصطلاحات سیاسی: موج انقلاب نیکاراگوآ هرگز نتوانست بر روی واژهها و اصطلاحات

سیاسی - مخصوصا در مقیاس جهانی - تاثیر بگذارد و در حوزه‌های دیگر نیز عمده تاثیراتش محدود به مرز خود نیکاراگوا - آن هم به طور موقت - بوده است . اما انقلاب ایران، روی اصطلاحات و واژه‌های سیاسی و جغرافیایی نیز اثراتی بر جای گذاشت؛ به طوری که بسیاری از آنها را باعتبار و اصطلاحات جدیدی خلق کرد . دیگر اصطلاحاتی مانند خاورمیانه، جهان عرب، جهان اول، دوم و سوم، در تحلیلهای سیاسی نمیتوانند مفهوم خود را حفظ نموده و بیانگر روابط موجود در نظام جهانی باشند . امروزه به برکت انقلاب اسلامی، اصطلاحات جدیدی مانند جهان اسلام، تمدنهای بزرگ جهانی، جهان استکبار، دنیای مستضعفین و . . . معنا و مفهوم پیدا کرده است . (38)

پنوشته‌ها در دفتر مجله موجود میباشد .

دوره‌های آموزشی مجازی (<http://mata.ihcs.ac.ir/event/fa/event>)



(<http://ensani.ir/fa/news/10>)



(<http://ensani.ir/fa/news/3>)

© کلیه حقوق متعلق به پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی می‌باشد.
توسعه و طراحی: (A.C.A CO (<http://aca.ir>)

